

## پایان نهادن بر «گناه»

بخش اول: اخلاقیات کمونیستی چیست؟  
از نشریه «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی - آمریکا)، شماره ۸۴۱ - ۲۶ ژانویه ۱۹۹۶

در جامعه معاصر نیاز به يك مبنای اخلاقی جهانشمول و بی چون و چرا احساس میشود. علت این امر به میزان زیادی اینست که جهان دستخوش گذار مهمی است که اغلب با بحران ایدئولوژیک همراه بوده است. در آمریکا وسیعاً احساس میشود که «فساد اخلاقی» یا «انحطاط اخلاقی» وجود دارد. این امر با برخی جوانب مهم گذار فوق الذکر مرتبط است؛ منجمله شرکت بیشتر زنان اقشار وسیع در نیروی کار و تأثیرش بر روابط زن و مرد و مناسبات خانوادگی؛ و نیز تحولات مهم در زمینه مهاجرت به ایالات متحده و تأثیراتش بر موقعیت جمعیتی کشور؛ همراه با اخراج شمار گسترده‌ای از کارگران غیر ماهر خصوصاً از بین سیاهان و سایرین در شهرهای مرکزی و خطر اخراج برای شمار بیشتری از مردم. این امور با «مسائل حل نشده‌ای» که در دهه شصت بروی صحنه آمده بود و در آن مقطع بی پاسخ گذاشته شد، در هم آمیخته است. این مسائل بویژه در حیطه فرهنگ و ایدئولوژی منجمله اخلاقیات می‌گنجند.

باید اذعان داشت که «کشش اخلاقیات سنتی» که خود را بعنوان اخلاقیات بی چون و چرا عرضه کرده و از نیروی عادت و سنت تغذیه میکند، در میان اقشاری از مردم افزایش یافته است. این امر کمابیش با شکستهای که انقلاب کمونیستی طی چند دهه گذشته متحمل شده و تبلیغات وسیع در مورد «مرگ کمونیسم» طی چند ساله گذشته، و تشتت ایدئولوژیک برخاسته از آن مرتبط است.

از طرف دیگر، نه فقط تغییرات در اقتصاد آمریکا و جهان جوانب مهمی از مبنای مادی «اخلاقیات سنتی» را تحلیل برده، بلکه حتی «مرگ کمونیسم» و «پایان جنگ سرد» هم که با «حک و اصلاح» ارتش آمریکا همراه بوده بر احساس «نگرانی» و «بی‌یقینی» در آمریکا افزوده و یکی جنبه مهم از شکست یا «بهم خوردن» «انسجام» معیارهای ایدئولوژیک حاکم بوده است. یعنی تأثیر این امر بر «اخلاقیات سنتی» دوگانه بوده، در برخی جوانب آن را تقویت کرده و در جوانب دیگر آن را تضعیف کرده است.

در آمریکا دولت احتیاج دارد که با شدت «اخلاقیات سنتی» خود را اعمال کند، هرچند این کار را تقابل سخت با جهتی که جامعه باید برای رفع مشکلات پایه‌اش اتخاذ کند قرار میگیرد. از طرف دیگر، در جامعه هنوز مبنای ظهور يك اخلاقیات بنیاداً متفاوت برای شکست دادن و پشت سر گذاشتن کل این «اخلاقیات سنتی» بوجود نیامده است. این تضاد باقی خواهد ماند و گاه به گاه بشدت احساس خواهد شد؛ مگر اینکه در يك جهت کاملاً ارتجاعی حل شود؛ بصورت نوعی اعمال فاشیستی «اخلاقیات سنتی» از بالا در مفهومی فراگیر. یا اینکه در يك جهت واقعا و کاملاً انقلابی حل شود، از طریق يك تحول از پایین توسط تحتانی‌ترین اقشار جامعه برای سرنگون کردن نظم موجود و ایجاد يك جامعه بنیاداً نوین با يك اخلاقیات بنیاداً متفاوت. بنابراین نقش اخلاقیات کمونیستی و مبارزه میان آن با هر شکل بروز اخلاقیات سنتی همچنان مسئله‌ای حیاتی باقی خواهد ماند و يك عرصه مهم تقابل و مبارزه خواهد بود.

با توجه به این نکته، مهم است که به سئوالات زیر بپردازیم: اگر يك ایدئولوژی جهانشمول و بی چون و چرا وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد، پس مبنای و نقش اخلاقیات کمونیستی چیست؟ ایدئولوژی کمونیستی بر چه پایه‌ای بنا شده، و چگونه این ایدئولوژی به سئوالات و تضادهایی که جامعه معاصر را رقم میزند پاسخ میگوید؟ و چگونه اخلاقیات کمونیستی، بدون رجوع به مرجعی عالی که بر موجودیت بشر حکم میراند، به مسائل «خیر و شر» و تنظیم امور انسانها میپردازد؟

پایه و اساس اخلاقیات کمونیستی بشکلی فشرده در آنچه که کمونیستها «چهار کلیت» مینامند قرار دارد. این نکته از بحث خلاصه مارکس در مورد آماج و اهداف انقلاب کمونیستی نامیده شده استخراج شده است: الغای تمام تمایزات طبقاتی؛ الغای کل مناسبات تولیدی که تمایزات طبقاتی بر آن استوار است؛ الغای کل مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی است؛ و دگرگون کردن تمامی ایده‌هایی که از این مناسبات اجتماعی منتج میشود. (رجوع کنید به «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، ۱۸۵۰-۱۸۴۸) این بحث، پایه اساسی اخلاقیات کمونیستی و معیار اساسی برای تعیین اینکه چه چیز بر اخلاقیات کمونیستی منطبق است و چه چیزی نیست را فراهم میکند: هر آنچه که با این «چهار کلیت» خوانائی دارد و به آن خدمت میکند با اخلاقیات کمونیستی همخوان است؛ و هر آنچه چنین نیست خلاف اخلاقیات کمونیستی است.

البته اینطور نیست که هر کس ادعای کمونیست بودن نمود و اعلام کرد که از بحث «چهار کلیت» پیروی میکند، بطور خودبخودی عملکردش تبارز اخلاقیات کمونیستی است و به تحقق اهداف کمونیستی خدمت مینماید. در همانحال که «چهار کلیت» معیار عمومی اخلاقیات کمونیستی را تعیین میکند اما چگونگی بکار بست آن در شرایط مختلف نیاز به تحلیل مشخص دارد. این در مورد هر اخلاقیاتی صدق میکند (بدین خاطر است که مثلاً بین طرفداران انجیل و «اخلاقیات سنتی» بحث و جدل ادامه داری وجود دارد مبنی بر اینکه معنی واقعی این اخلاقیات چیست و تحت شرایط گوناگون چگونه باید اعمال شود).

یکی از تهمت‌های اصلی مخالفان کمونیسم اینست که «کمونیستها معتقدند هدف وسیله را توجیه میکند. یعنی هر کاری مجاز است اگر نهایتاً به پیشبرد امر کمونیسم کمک کند.» این امر حقیقت ندارد و يك بحث ساختگی است. این يك اصل کمونیستی است که وسیله بایستی با هدف همخوانی داشته باشد و از هدف نشئت گرفته باشد. غالباً لازم و دلخواه است که کمونیستها برای اهداف محدودتر از «چهار کلیت» مبارزه کنند ولی نهایتاً در خدمت «چهار کلیت» باشد. اما هرگز قابل قبول نیست که کمونیستها از روش‌هایی استفاده کنند که در تعارض بنیادین با هدف نهایی باشد. کمونیسم مستلزم جستجوی پیگیرانه و جسورانه حقیقت است حتی اگر چنین کاری شخص را در کوتاه مدت ناراحت نماید. زیرا هر چقدر شخص حقیقت را بیشتر درک کند - هر چقدر که فهم شخص از واقعیت عینی بیشتر و درکش از آن صحیحتر و همه‌جانبه‌تر باشد - امکان متحول ساختن واقعیت عینی در جهت خدمت به منافع نوع بشر بیشتر خواهد بود. در حقیقت این نظر است شمارگران بورژواست که «هدف وسیله را توجیه میکند». این مشخصاً در مورد طبقه حاکمه آمریکا مشهود

است که از «پراگماتیسم آمریکایی» پیروی میکند. این پراگماتیسم از انکار وجود حقیقت بجز در مواردی که فایده عملی داشته باشد، و بطور مشخص بکار بست و دفاع از استثمار و غارتی که توسط این طبقه به پیش برده میشود، یک اصل فلسفی میسازد. دقیقاً با چنین فلسفه ای و در خدمت به چنین استثمار و غارتی است که یک منطق این همانی برقرار میشود: هر عملی خوب و توجیه پذیر و عادلانه است اگر موقعیت طبقه حاکمه را تقویت کند و پایه انباشت سرمایه را تحکیم نماید و هیچ حقیقت و خوبی و عدالتی خارج از آن (یا در تعارض با آن) موجود نیست. «حقیقت، زیبایی است و زیبایی، حقیقت است» - این کل چیزی است که تو در این جهان میدانی و لازمست که بدانی». این را شاعری بنام «کیت» شاعر، زمانی اشتباها نوشت. اخلاقیات پراگماتیستی هیئت حاکمه آمریکا عامدانه این نظریه دروغ را ارائه میدهد که: «حقیقت و خوبی، ما هستیم. ما، حقیقتیم و خوبیم - این تمام نکته ای است که ما در جهان نیاز داریم بدانیم» اگر این افراد در امور بدنیاال حقیقت میگردند و آن را آشکار میکنند، هرگز بخاطر پیروی از اصول نیست، بلکه صرفاً تصادف است - مسئله اینست که چنین حقیقتی را برای خود و اهدافشان مفید تشخیص داده اند.

این نگرش پراگماتیستی دلیل اساسی پافشاری مداوم نمایندگان طبقه حاکمه آمریکا - منجمله کسانی که نزد خویش بی خدا یا شک گرا هستند - بر «اخلاقیات سنتی» و تبلیغ مذهب و انجیل توسط آنان است: آنها میفهمند که این کار بلحاظ ایدئولوژیک و سیاسی برای تحکیم حاکمیت و دوام بخشیدن به نظام حائز اهمیت فراوان است. (آخرین باری که یکی از روسای جمهوری آمریکا سخنرانش را با جمله «رحمت خدا بر شما و آمریکا باد» پایان نداد، کی بود؟!)

بیاد صحنه ای از فیلم اسپار تا کوس افتادم که در آن دو عضو طبقه حاکمه در حال صحبت کردن هستند. یکی میپرسد: «تو به خدایان اعتقاد نداری؟» و پاسخ میشوند: «نزد خود به هیچکدامشان اعتقادی ندارم، اما در ملاء عام به همه آنها معتقدم.» این همان بحث ناپلئون است که خود در برخورد به مذهب، شک گرا بود اما اصلی را جلو میگذاشت که طبقات استثمارگر در طول تاریخ آنرا مفید دانسته اند. به گفته او: «جامعه بدون نابرابری غیر ممکن است؛ نابرابری بدون یکسری قواعد اخلاقی غیر قابل تحمل است؛ و قواعد اخلاقی بدون مذهب قابل پذیرش نیست.»

برعکس، کمونیسم بر پایه این درک استوار است که نوع بشر به جایی رسیده که دیگر نابرابری لازم نبوده و یا قابل تحمل نیست. پیشروی جامعه بشری بدون از میان بردن تمام نابرابریهای اجتماعی ناممکن است. دستیابی به این هدف تاریخی محتاج به «قواعد اخلاقی» نوین یعنی اخلاقیات کمونیستی است - که بیانگر مبارزه جهت نابودی تمامی نابرابریهای اجتماعی و ستمگریها بوده و در خدمت آن قرار میگیرد. در ارتباط با این اصول، کمونیسم توجیهاات پراگماتیستی و بحث «هدف نهایی وسیله را توجیه میکند» را مردود میشمرد و خواهان اینست که در مبارزه برای هدف نهایی که بتوسط «چهار کلیت» بیان میشود، اهداف و ابزار در هر مقطع از مسیر بسوی آن هدف نهایی باید در اتحاد اساسی با آن هدف نهایی قرار داشته باشد.

منظور این نیست که هر کس ادعای کمونیست بودن داشت همیشه بر این اصل اتکاء میکند. نمیخواهیم منکر این واقعیت شویم که کمونیستهای واقعی در مقاطع گوناگون دچار پراگماتیسم و یا گرایشات انحرافی دیگر شده اند. اما نکته در اینجاست که این اصل (یعنی وحدت اساسی میان اهداف و ابزار کمونیستی در هر نقطه از مبارزه انقلابی) معیاری برای پیشبرد و رهبری آن مبارزه و تشخیص کمونیسم واقعی از کمونیسم دروغین و دیگر اصول و عملکردهایی فراهم میکند که در تضاد با منافع اساسی اکثریت عظیم نوع بشر قرار دارند.

بخش دوم: آنچه برای ستمگران خیر است برای ستمدیدگان شر است  
از «کارگر انقلابی»، شماره ۸۴۲ - ۴ فوریه ۱۹۹۶

به مسئله سیاست و قدرت سیاسی بپردازیم - جامعه چگونه باید اداره شود و بوسیله چه کسی؟ اتهام مهم دیگری که به کمونیستها وارد میشود اینست که آنها به دیکتاتوری اعتقاد دارند و آن را بکار می بندند. این امر حقیقت دارد - کمونیستها آشکارا اعلام میکنند که هدف سیاسی فوری آنها در سرنگونی نظام سرمایه داری، استقرار دیکتاتوری است - اما دقیقاً دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی حاکمیت بر جامعه توسط طبقه تحت استثمار پیشین و توده های ستمدیده؛ و سرکوب طبقه استثمارگر پیشین و ستمگران و استثمارگران نواخته. این دیکتاتوری با اشکال دیگر قدرت سیاسی و حکومت، دو تفاوت برجسته دارد: اولاً برای اولین بار در تاریخ، این دیکتاتوری نماینده حاکمیت استثمار شدگان پیشین بر استثمارگران بوده و بر پایه منافع توده های خلق به پیش برده میشود. و از همه مهمتر اینکه، هدف پرولتاریا بازتولید وضع موجود نبوده بلکه انقلابی نمودن مداوم اوضاع است؛ با این هدف که هر نوع ستم و استثمار و کل تمایزات طبقاتی را نهایتاً نابود کند و بهمراه آن، نیاز به هر شکل دولت یا هر شکلی از حکومت که از طریق آن گروهی از جامعه بر بقیه حکم میراند را از میان ببرد. اما دولت پرولتری، دیکتاتوری است همانطور که دولتهای قبلی بودند: دیکتاتوری، خصلت ضروری تمام دولتها منجمله دولت بورژوا «دمکراتیک» موجود در آمریکا است - چه این نکته را تأیید کنند چه نکنند.

در آمریکا مثل همه جوامع طبقاتی، یک طبقه، موقعیت مسلط را در اقتصاد صاحب است. این طبقه است که نیروهای مولده مشتمل بر اراضی، ماشین آلات و غیره و حتی خود طبقه کارگر را کنترل میکند. و بر این پایه، بر موسسات و ساختارهای سیاسی و عرصه فرهنگ و ایدئولوژی مسلط است. تبلور این امر، انحصار بر نیروهای مسلح است که از آن برای اعمال حاکمیت و سرکوب کسانی که حاکمیتش را تهدید میکنند استفاده میکند. این دیکتاتوری است؛ خواه افراد تحت این دیکتاتوری اجازه انتخاب گروهی از سیاستمداران را جهت گرداندن این دستگاه را بنمایندگی از سوی طبقه مسلط داشته باشند یا نداشته باشند.

از نقطه نظر اصول و اخلاقیات کمونیستی، دیکتاتوری پرولتاریا لازم و خوب است. حال آنکه، دیکتاتوری بورژوازی مانع مستقیمی در راه رهایی توده های خلق و پیشرفت نوع بشر بوده و به این مفهوم، «شر» است.

کمونیستها نیاز به برابری ملل مختلف و زنان و مردان را برسمیت می شناسند و برایش نبرد میکنند اما برابری میان طبقات مختلف را قبول ندارند: میان طبقات نمیتواند برابری موجود باشد؛ زیرا این یا آن طبقه باید حکم براند و جامعه را بر اساس منافع پایه ای خود سازماندهی کند. و فقط از طریق حاکمیت پرولتاریا است که سرانجام میتوان بر کلیه تمایزات طبقاتی فائق آمد.

این مسئله نشانه دیگری از این واقعیت است که يك اخلاقیات بی چون و چرا وجود ندارد که بتوان آنرا در هر زمان و در مورد هر کس - بدون توجه به تمایزات طبقاتی - بطور برابر بکار بست. درست همانگونه که «عشق به همه نوع بشر» (بدون توجه به تمایزات طبقاتی) را نمیتوان در يك جامعه تقسیم شده به طبقات عملی کرد و مقولاتی بعنوان «قانون طلایی» نیز وجود ندارد. اگر پرولتاریا، بورژوازی را سرنگون نکند و سپس بر آن دیکتاتوری اعمال نکند - نتیجه کار در جهان واقعی فقط میتواند این باشد که بورژوازی، دیکتاتوری را بر پرولتاریا اعمال کند و توده های خلق را استثمار نماید؛ و بدین ترتیب تمایزات طبقاتی و تقسیم ستمگرانه کار و تضادهای خصمانه اجتماعی محو نشود.

موضوع این نیست که طبقه حاکمه (و یا رهبری سیاسی) صرفا بگوید دیکتاتوری پرولتاریا را نمایندگی میکند و حاکمیتش در جهت منافع توده های خلق است. این مسئله را باید در حقیقت و در عمل نشان داد. ارگانهای قدرت سیاسی و تمام بخشهای روبنای سیاسی و ایدئولوژیک باید بیش از پیش با شرکت آگاهانه توده های وسیع خلق رقم بخورند، تقسیم میان کار فکری و یدی و سایر تقسیمات اجتماعی دیگر باید در هم شکسته شود و در جهت تحقق «چهار کلیت» در وحدت با مبارزه انقلابی پرولتاریا و توده های ستمدیده سراسر جهان پیشروی شود. در اینجا، اصل اتحاد پایه ای میان هدف نهایی کمونیسم و اهداف و ابزار در هر مرحله از مسیر باید در نظر گرفته شود.

این چیزی است که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین معرف آن بود: «انقلاب در انقلاب» بیسابقه ای که توسط میلیونها نفر علیه شرایط، مناسبات، سنن، عادات و طرز تفکری صورت گرفت که همچون زنجیر توده ها را اسیر کرده و نمیکذاشت که اعمال حاکمیت کنند، جامعه را تغییر دهند و علیه نیروهای اجتماعی و سیاسی تقویت کننده آن زنجیر حرکت نمایند. اگرچه انقلاب فرهنگی توسط مائو و رفقای انقلابی در حزب کمونیست رهبری میشد، اما همانگونه که مائو تاکید داشت، این انقلاب خیزش عظیمی از پائین بود و یکی از مهمترین اهداف و دستاوردهایش افشای جوانب منفی حزب و انقلابی نمودن هر چه بیشتر حزب می بود. این امر بخش مهمی از به پیش راندن و انقلابی نمودن جامعه بعنوان يك کل است. همه اینها دقیقا علت تحریف انقلاب فرهنگی و نقش مائو و فحشها و بهتان های نیروهای سیاسی و اجتماعی ارتجاعی است که خود آماج انقلاب فرهنگی بودند؛ از دن سیائو پین گرفته تا طبقات حاکمه آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی.

بخش سوم: معیارهای اخلاقی انقلابی

تفکراتی درباره قهر انقلابی

از «کارگر انقلابی»، ۸۴۳ - ۱۱ فوریه ۱۹۹۶

اجازه بدهید به مسئله مشخصتری که این روزها بشکل حادی در آمریکا مطرح است بپردازیم: اصول و اخلاقیات کمونیستی چگونه به مسئله اعدام توسط حکومت برخورد میکنند؟ کمونیستها، همانطور که به مسئله قدرت سیاسی بطور کلی مجرد برخورد نمیکنند به این مسئله هم برخوردی تجربیدی ندارند؛ بلکه آنرا بر طبق حاکمیت این یا آن طبقه و اساسا در ارتباط با تحقق «چهار کلیت» ارزیابی میکنند.

کمونیستها با استفاده از مجازات اعدام توسط دولت بورژوازی مخالفت میکنند چرا که از این امر در کلیت خود علیه افرادی از اقلتر ستمدیده استفاده میشود. مجازات اعدام را برای تحکیم نمودن دیکتاتوری بورژوازی و تغذیه دستگاه سرکوبگرانه اش و ایجاد فضای خفقان آلود بکار میگیرند که بطور کلی علیه توده های ستمدیده و کسانی است که علیه وضع موجود هستند. تبلور این امر هنگامیکه مشاهده میشود که این قانون را علیه مخالفین انقلابی حاکمیتشان بکار میبرند.

از طرف دیگر کمونیستها این امر را برسمیت میشناسند که تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اعدام برخی اشخاص و مشخصا آن دسته نمایندگان نظم کهن که جنایات بزرگی علیه خلق مرتکب شده اند، مثبت است. زیرا برای قادر ساختن خلق به برخاستن و نابود کردن ماشین کهنه دولتی و استقرار و توسعه اشکال و ارگانهای قدرت سیاسی خودیشت جهت انجام تحول انقلابی جامعه، امری ضروری است. این امر بخصوص در مراحل اولیه جامعه نوین صادق است؛ هنگامیکه دولت پرولتاریا تازه تحکیم شده و ماشین کهنه دولتی بورژوازی - که توده ها را برای مدت های مدید از طریق ارباب و ترور تحت سلطه گرفته - در حال داغان شدن و از هم پاشیدن است.

این موضع متفاوت در مورد بکارگیری مجازات اعدام در دو نوع جامعه کاملا متفاوت - تحت حاکمیت طبقات اساسا متخاصم - نشانه بکار بست پیگیرانه اصول و اخلاقیات کمونیستی، آداب و معنویات کمونیستی است.

### کشیدن مرز تمایز میان قهر ارتجاعی و قهر انقلابی

اصول و اخلاقیات کمونیستی به مخالفت با قهر و جنک بطور عام منجر نمیشود. کمونیستها با قهر و جنک ارتجاعی مخالفند. معنای این پدیده ها در این عصر، خدمت به سلطه امپریالیستی، دیکتاتوری بورژوازی و ستم و استثمار همه جانبه ای است که جوهر این سیستم میباشد.

یکی از تکان دهنده ترین و تهوع آورترین مباحثات سیاستمداران و رسانه های غالب در آمریکا در مورد مسئله خشونت و دلایل افزایش مداوم آن، پیرامون تاثیرات آثار موسیقایی و سینمایی رپ و مالکیت شخصی اسلحه است. ولی آنها حرفی از نقش نیروهای مسلح آمریکا در برآوردن خونیتری و با بکارگیری سلاحهای کشتار جمعی - یا سخنرانیهای روسای جمهوری و مقامات نظامی و دیگر نمایندگان طبقه حاکمه در توجیه و ستایش این خونریزی و انهدام - نمیکنند. از اینکه چه چیزی باعث افزایش خشونت در آمریکا میشود بنوعی چشم پوشی میشود. چه کسی بیشتر از ابزار و سخنگویان طبقه حاکمه «به جوانان ما می آموزد که راه حل مسائل از طریق قهر است؟! - و آنها قهر ارتجاعی.

چه معنی دارد که این قلم بمزدان بورژوازی برای ابراز تنفر از واقعه بمب گذاری اکلاهما هجوم میاورند، اما همینها از بمباران

عراق دفاع کرده و کوشیدند این اقدام را به مردم آمریکا قالب کنند. بمباران عراق منجر به نابودی و قتل مردم و در صدر آن کودکان شد؛ آنهم در مقیاسی هزاران برابر واقعه کلاه‌ماسیتی؟! (البته تنفر از آنچه که در کلاه‌ماسیتی اتفاق افتاد امری طبیعی است، اما ابراز تنفر سیاستمداران آمریکائی و محافل وابسته اوج دورویی است.)  
در مخالفت با همه اینها، کمونیستها از قهر انقلابی و جنگ انقلابی پشتیبانی میکنند. این پدیده‌ها به مبارزه علیه امپریالیسم خدمت میکند و در جهت نابودی سلطه امپریالیسم، دیکتاتوری بورژوائی و سرمایه داری (و تمام اشکال دیگر) استثمار و ستمگری بوده و نهایتاً در خدمت تحقق «چهار کلیت» میباشد و از آن نشئت میگیرد.

### معیارهای عدالت انقلابی

در عین حال، کمونیستها با آن نوع اقدامات انتقام جویانه و خشونت‌بار که در تخالف با تحقق «چهار کلیت» باشد، حتی اگر آن اقدامات اعضای طبقات حاکمه و استثمارگر را آماج بگیرد، مخالفند.

بد نیست به صحنه دیگری از فیلم اسپارتاکوس اشاره کنیم: زمانی که اسپارتاکوس و گلادیاتورهای دیگر توانستند خود را رها کنند، به محل بردگی سابق خود بازگشتند. چند نفر از آنها اربابان قبلی و تماشاچیان سابق را بصحنه کشیدند و مجبورشان کردند که نمایش «نبرد تا مرگ» را بازی کنند. اما اسپارتاکوس که رهبرشان بود بمیدان آمد و اینکار را متوقف کرد. نه بخاطر همدردی با ستمگران، بلکه به خاطر تأثیری که این امر بروی رفقایش داشت. اسپارتاکوس بخوبی درک میکرد که بکار بست قهر توسط خودش و سایر بردگان در قیام اولیه و در نبرد علیه لشکریان رم ضرورت داشته و رها نبخش بوده است؛ اما نمایش گلادیاتوری «نبرد تا مرگ» به رهایی خدمت نکرده بلکه آنرا تضعیف میکند. اینکار مقام بردگان آزاد شده را تنزل میدهد.

اصلی که در اینجا مطرح است فقط به مسائل تعیین کننده ای مانند رهایی بردگان و رهایی زنان و ملل تحت ستم مربوط نمیشود؛ بلکه در مورد مسائلی مانند به اصطلاح «حقوق حیوانات» که بخصوص در میان قشرهای ممتاز جامعه بورژوائی مطرح است، هم صدق میکند. «حقوق حیوانات» پایه واقعی ندارد، زیرا «حقوق» مقوله ای مربوط به سازمان اجتماعی بشری بوده و خارج از روابط اجتماعی انسانها هیچ معنایی ندارد (حیوانات بجز انسان مسئله «حقوق حیوانات» برایشان مطرح نیست)؛ اما دقیقاً تأثیر رفتار با حیوانات و همینطور زندگی گیاهان و محیط زیست بطور کلی بر انسان و جامعه انسانی هنگام مطرح است.

بشر نیز مثل تمام موجودات دیگر، همواره به همه چیز از دید نوع خود برخورد میکند، و نمیتواند نکند. آزار حیوانات و یا نابود کردن زندگی گیاهان که انگیزه اش از بین بردن رنج بشری نباشد و بطور کلی به پیشرفت جامعه بشری نکند، بلکه صرفاً تظاهر بیرحمی یا اعمال قدرت بوده و یا در خدمت به اهداف مصرفی لوکس برای قشر انگل و خودخواه ممتاز قرار داشته باشد، بمعنای تحقیر نوع بشر است و بنابراین باید مورد مخالفت قرار گیرد.)

اخلاقیات کمونیستی با استفاده از مواد مخدر و الکل بطوری که به تحقیر ایدئولوژیک و جسمانی مردم بینجامد و به خشونت و قساوت منجر شود نیز مخالف است. بعلاوه با پدیده هایی مانند دزدی و سرقت که از طریق آن، توده های ستمدیده یکدیگر را قربانی میکنند، ضدیت می ورزد؛ زیرا همه اینها فقط به تقویت موقعیت ستمگران می انجامد، توده ها را متفرق و بی روحی می نماید و آگاهی بر منافع واقعی و اتحاد جهت مبارزه در راه این منافع را دشوارتر میکند.

در عین حال، کمونیستها هیچگاه از محکوم کردن و افشای نظام - مناسبات اجتماعی و نهادها و ایدئولوژی نظام - بعنوان علت العلل این تضادها و خصومتها در میان خلق باز نمی ایستند. کمونیستها پیگیرانه تلاشهای طبقات حاکمه که خود در خدمت به منافع ارتجاعیشان به دزدی و کشتار و انهدام عظیم منجمله استفاده از تسلیحات هسته ای دست میزنند، اما خشونت و جنایت در میان مردم را بهانه قرار داده تا حاکمیت ستمگران علیه خلق را تقویت کنند افشاء کرده اند و میکنند. دستگاه طبقات حاکمه خود خشن ترین شیوه ها و تحقیر آمیزترین اقدامات را بکار گرفته است.

در همه حال لازمست میان خلق و دشمن خط فاصل روشنی بکشیم. مبنای اینکار تعیین اینست که کدام طبقه، شرایط و مناسبات و موسسات و ایده های اجتماعی ارتجاعی را نمایندگی میکنند. و از طرف دیگر، کدام طبقه باید به موضع مسلط آورده شود و کدام گروه ها و طبقات باید جلب شوند تا جهش بزرگ بعدی در کسب رهایی توده ها و نهایتاً تحقق «چهار کلیت» انجام پذیر شود. هدف استراتژیک باید متحد ساختن همه کسانی باشد که میتوان با آنان علیه دشمن واقعی متحد شد.

برای مثال پدیده هایی مانند تجاوز جنسی هرگز و تحت شرایطی - علیرغم اینکه قربانی متعلق به کدام طبقه بوده و چه کاری کرده باشد - مورد چشم پوشی قرار بگیرد و تحمل شود. در جریان انقلاب لازم می آید که توده های انقلابی، عدالت انقلابی را در مورد کسانی که با ارتکاب جنایات بی شمار علیه خلق طالب مجازات شده اند، به اجراء گذارند. اما اجرای عدالت انقلابی هیچ زمان نباید شامل تجاوز باشد؛ زیرا تجاوز خود بیان بیرحمانه و متمرکز ستم بر زنان و تحقیر آنان بوده و فقط میتواند به تقویت این نوع ستم و بطور کلی ستمگری منجر شود.

به همین ترتیب، حملات راسیستی علیه رنگین پوستان هرگز نمیتواند مورد چشم پوشی قرار گیرد و تحمل شود - حتی اگر علیه افرادی صورت گیرد که خود از کارگزاران مهم دولت بورژوائی بوده و علیه خلق جنایت کرده اند؛ زیرا این عمل راسیستی کل تاریخ ستمگری علیه سیاهان و سایر خلقهای ستمدیده در آمریکا تحت حاکمیت برده داران و سرمایه داران (منجمله اعمال ظالمانه، شمع آجین کردنها و قتلهای بی حساب و وحشیانه) را در بر دارد و بسط میدهد. اجرای عدالت انقلابی در مورد افرادی که علیه خلق جنایت کرده اند - از هر نژاد و ملیت که باشند - صحیح است. اما حملات راسیستی هرگز نمیتواند بخشی از این عدالت انقلابی باشد. این کار تنها میتواند به تقویت موضع استثمارگران بینجامد و به ستم همه جانبه ای که آنها نمایندگی میکنند یاری برساند.